



شناخت دینی از منظر شناخت‌شناسی تکاملی

کدام کجاست؟

حسین نوروزی

رابطه شناخت دینی با شناخت‌شناسی مقوله مهمی است؛ چرا که پیش از ورود به بحث شناخت دینی، باید ابتدا مراد از «شناخت» را نشان داد و یا ترسیم تصویری روشن از این مفهوم به سراغ تبیین مبانی و مولفه‌های شناخت دینی رفت. در این گفتار، نظر بر این در باب شناخت‌شناسی با عنوان «شناخت‌شناسی تکاملی» مطرح شده و رابطه آن با شناخت دینی تقریر شده است. خردادماه همشهری پیش از این (شماره ۱۹، مهر ۱۳۸۶) گفت‌وگوی مصطفی ملکچیان با حجت‌الاسلام محمد مهدی میرباقری را منتشر کرده است. این نوشته را می‌توان ادامه تقریرات آقای میرباقری در آن گفت‌وگو دانست. انتشار این نوشته می‌تواند خوانندگان خردنامه را با اندیشه‌های گروهی از فرهیختگان قم آشنا تر کند.

III

مبانی شناخت‌شناسی تکاملی

بر پایه شناخت‌شناسی تکاملی، شناخت نوعی عملکرد است که به افزایش تصرف و قدرت ختم می‌شود و حقیقت آن تلخ حقیقت موضوع گیری است؛ از آنجا که اختیار آغاز می‌شود معرفت‌های انسان نیز متناسب با جهت‌گیری اختیار شکل می‌پذیرند و در مسیر تحقق اهداف انتخاب‌شده کارایی و کارآمدی دارند. بر این اساس، معرفت‌های انمی پیش از اینکه صادق یا کاذب خوانده شوند، به حق بودن یا باطل بودن منصف می‌شوند و حقیقت یا باطلان آنها به کارآمدی و گویایی این عملکرد در گزینش بر جوع می‌کند.

این نور از مسدود فلسفه نظام ولایت که همه فرایندهای عالم را در قالب «ولایت توتلی» تصرف می‌پندارد حمایت می‌شود. فلسفه نظام ولایت فلسفان است که فرایند حرکت و تغییر را از منظر چگونگی بی‌می‌گیرد و می‌کوشد تا از این منظر به تحلیل پیدایش، تغییرات و تکامل همه‌چیزی و از جمله «شناخت» بپردازد. بر این مبنا ابتدا همه امور عالم در قالب «صالحات» و «ابطال» می‌شود. «صالحات» ربط یعنی اینکه ربط

میان موضوعات امری حقیقی بوده و هویت نشیا به ربط درونی و بیرونی آنها تفسیر می‌شود. این امر در صورتی ممکن خواهد بود که موضوعات خارجی، هم‌تباران به تمام‌الذات تعریف نشوند. اگر موضوعات خارجی به صورت ذوات متباین تعریف شوند، تنها صرفاً به مقومات درونی خود تعریف می‌شوند. بنابراین تفسیر از تباط و وحدت مستبعد می‌شود یعنی نمی‌توان از تباط چنین ذاتی با مبدأ متصل و نیز از تباط بین مقدمات درونی این ذات و نیز از تباط این ذات با ذوات دیگر و تفسیر کرد. اما بر اساس اصلت ربط، ربط مقوم موضوعات هستند و کسب خصوصیت یک شیء تنها از ناحیه ذات و درون آن شیء و یا از ناحیه شریک ربط حاکم بر آن نیست بلکه از ناحیه نحوه تاثیر و تاثر و داد و ستدی است که آن شیء با سایر اشیا و شریک ربط حاکم پیدا می‌کند. اما با توجه به ایستایی اصلت ربط و کافی نبودن آن در توصیف تغییرات و تکامل، حقیقت «ربط» مورد توجه قرار گرفته و ربط به «تعلق» تعریف می‌شود. «تعلق» به معنای جاذبه، کشش و میل است و بیانگر حقیقتی است که عامل پیوستگی و از تباط بین موضوعات در یک نظام متغیر است. با ورود به این مرحله علاوه بر اصل شدن تعلق در تعریف ربط، هدف‌داری نظام نیز مطرح می‌شود. در این تعلق، جاذبه غایی ای است که کثرت نظام را به وحدت می‌رساند و مبدأ تحولات «حسیت» در مجموعه می‌شود. در واقع «نظام ارتباطات» همان «نظام تعلقات غایی» است که روابط ساختاری آنها تمیضات تعلق و جاذبه غایی است.

اما اگرچه «صالحات تعلق» به منزله از تقای می‌تای «صالحات ربط» است ولی این حد اولیه نیز از تفسیر صحیح تغییرات و تکامل ناتوان است. زیرا اگر تعلق به تنهایی، مبانی تفسیر اشیا قرار گیرد، تشدید به مرتبه‌های خالص و متمیز از «جاذبه» تعریف می‌شوند. در حالی که هر گونه تمیز فیزیکی، حتی تعیین جاذبه‌های برابر با فعالیت خاصی است که تغییر و حرکت را می‌پذیرد. برای اینکه تغییر و رشد در حد اولیه فلسفه وارد شود باید «تعلق» را به «فصلیت» ارتقا داد. «فصلیت» به مفهوم حاکمیت بر «تمیز» است؛ یعنی قدرتی است که توان شکست «تمیز» را

دارد و می‌تواند شسی را از وضعیت فعلی خود خارج و در وضعیت جدید قرار دهد. فاعل که همان موجود متعلق بانگلی نویسنده دارای ذات غیر متعین بوده و این گونه نیست که به شکل مطلق تحت «رابطه» باشد بلکه به نسبت فوق رابطه عمل می‌کند در اصالت فاعلیت هر چند «تعلق غایی» به «تعلق فاعلی» تبدیل می‌شود اما طرف «تعلق» همان ذات یا نقشه ثابت بقای می‌ماند که این خود گونه‌ای دیگر از تعریف و جزکت و گرفتار شدن در ایستایی است پس لازم است که طرف تعلق و فاعلیت نیز خود فاعل باشد و تعاملی میان فاعل‌های گوناگون در هستی پدید آید تا فرایند شدن و تکامل قفل نشود.

این تبیین به فلسفه نظام ولایت نامگذاری شده است. همواره فاعلی، متعلق به فاعل بالاتر است و ویژگی حرکت خود تقاضا و درخواستی از فاعل بالاتر دارد تا فاعل بالاتر در فاعل مانده، ولایت و فاعلیت کند و فاعلیت آن را توسعه دهد بنابراین محصول فاعلیت فاعل برتر، توسعه فاعل مانده است. توسعه دادن فاعل مانده هم بدین گونه است که فاعل مانده برای فاعل مانده، فاعل تبعی‌ای را خلق می‌کند که ابعاد گر فاعل مانده باشد و تحت تسخیر و فرار گیرد.

بنابراین حرکت و تکامل در ۳ مرتبه به فاعلیت تعریف می‌شود. «عبد» به تولای خود به هولاء، ولایت او را در توسعه فاعلیت خود طلب می‌کند و این توسعه فاعلیت زمینه تصرف فاعل را در مانده خود فراهم می‌آورد به عبارات صریح‌تر، لولا فاعلیت مطلقه ربوبی اصل ظرفیت تولی را در عید ایجاد می‌کند و شرایط ولایت و سرپرستی او را فراهم می‌آورد (ولایت) تقیاً عبد برای توسعه فاعلیت خود تقاضای سرپرستی می‌کند (تولی) تا فاعلیت مطلقه ربوبی متناسب با میزان طلب و تقاضای عبد و بر پایه حکمت و مشیت خود او را امداد کرده و برای او فاعل‌های متعلق به ارادش ایجاد می‌کند یا تصرف عبد در فاعل‌های تبعی که برای او ایجاد شده توسعه اراده واقع می‌شود (تصرف) این امر در نظام هستی و در همه مخلوقات جاری است.

بر اساس فلسفه نظام ولایت موضوع وحدت و کثرت فاعل‌ها هستند که به ۳ دسته محوری، تصرفی و تبعی تقسیم می‌شوند. فاعل محوری، نبی اکرم ص و معصومین هستند که عبادت و پرستش ایشان محور تکامل نظام خلقت است. فاعل‌های تصرفی انسان‌هایی هستند که دارای اراده تصرفی‌اند یعنی از تقاضای قیل از تصرف فاعل بالاتر بهره‌مندند. فاعل‌های تبعی، همان فاعل‌های مسخر نظیر فاعل‌های طبیعی هستند که تقاضای آنها پدید از تصرف فاعل بالاتر معنا دارد از این منظر، زمان فاعل عبارت است از تکامل تولی و تقاضای او نسبت به ربوبیت الهی که می‌تواند منشأ توسعه او باشد. زمان کل مخلوقات در نظام فاعلیت به تکامل تولی محور کل، یعنی وجود نبی اکرم ص و رجوع می‌کنند. شامکان فاعل، عبارت است از گستره تصرف فاعل‌های مانده، مکان «کل» در نظام فاعلیت نیز به گستره تصرف محور کل بازگشت می‌کند.^{۳۳}

بر پایه این فرهنگ فلسفی، پیدایش، تغییرات و تکامل معرفت هم به «ولایت» تولی، تصرف» تفسیر می‌شود چرا که معرفت نیز همچون سایر پدیده‌های عالم به مثابه یک «عمل» فرض شده و تحت آن قانون عام قرار می‌گیرد. پس از این نگاه می‌توان تصور کرد که امر اکانت بشر هر چند امر اکانت تجربی باشد به جای صادق و کاذب به حق و باطل تقسیم شوند امر اکانتی که محصول جریان تولی و ولایت حق است. حق و ادراکی که از جریان ولایت تولی و تصرف طاقوتی زاده می‌شود باطل خواهد بود. در واقع، گذشته جدایی از تکلیف و انگیزه برپسند از فرایند ولایت تولی و تصرف نیست و انسان با توجه به نوع تولی خویش، با

جریان ولایت خالص مواجه می‌شود و ادراک و ویژگی را صاحب می‌شود و می‌تواند به وسیله آن در خارج تصرف کند یا بر آن مشرف شود. پس «اختیار» بعد معرفت است و عقل مستقل، تکوناً وجود ندارد. عقل حتی در اثبات جرایمی و چگونگی خود ولایت هم تحت «ولایت» کل می‌کند نه اینکه مستقل باشد.^{۳۴} همچنین عقل، همواره باید تحت سرپرستی دین (ولایت) باشد نه اینکه دین هم از عقل و نقل است. از این منظر، این گونه نیست که صرفاً شرایط محیطی، منشأ توسعه احساس نیاز شده و به دنبال آن، علوم و منطقی‌ها توسعه یابند و بالاخره معارف انسانی در قالب یک فرایند جبری، جمله تحقق بیروشد. اگر جبر معرفتی پذیرفته شود، تولی و عقاب در «معرفت» و در «فرقار» - که بنا به فرض، متکی بر معرفت است - راه می‌شود پس اراده حاکم بر معرفت است و جهت گیری مؤمنانه یا ملحدانه ۲ نوع ادراک را نتیجه می‌دهد.^{۳۵} در بزرگ میان «معرفت ایمانی» و «معرفت الحادی»، می‌توان «معرفت انسانی» را نیز تصور کرد.

در این نگارش، معرفت از ۲ وصف مهم برخوردار است: یکی وصف «جهت» است که تا حدودی پیرامون آن سخن گفته شد. وصف دوم «سجام» است در این وصف باید پایه پای مناسی و پیش فرض‌های فلسفی خود که ارتباط و نسبت خاصی را قائل است. نظام‌مدی و ارتباط معرفت‌های بشری را نیز پذیرفت و از «نظام فکری» سخن گفته در واقع، حقیقت یا بی‌ظان که در وصف «جهت» مورد تحلیل قرار می‌گیرد. خصوصیت یک نظام منسجم فکری است. به زبان دیگر، حق و باطل، وصف «کل» است نه وصف اجزا یعنی در قالب یک منظومه فکری و سیستم معرفتی تجسد و تبلور می‌یابد. اگر بگویند معرفت «الف» حق است با باطل - می‌گویند معرفت «الف» به خودی خود تحقق خارجی ندارد بلکه بنا به فلسفه نظام ولایت باید همه چیز از جمله معرفت را در منظومه سیستم دید و اوصاف مجموعه و سیستم را در خصوص آن مورد بررسی ساختن پس ناگزیر باید بگویند که معرفت «الف» در کدام منظومه معرفتی قرار دارد تا بگویند حق است یا باطل است و حتی با توجه به اینکه اجزای یک سیستم از سهم تاثیرهای متفاوتی برخوردارند، میزان و کمیت حقیقت و بی‌ظان آن را روشن می‌کنیم.

وصف سوم، «تناسب» است. تناسب به معنای نوعی رابطه تصرفی میان نظام فکری و عینیت است که در حد فاصل میان «تطابق» و «تفصال» قرار دارد در واقع، نوعی کشف‌تنبسی است.

می‌توان گفت شناخت‌شناسی از ۳ پایه روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی برخوردار است. انسان در تصرفات خویش ابتدا دارای یک فاعلیت محوری است که ارتباط او با ولی خویش یعنی خداوند متعال و اولیایش را مسلمانی می‌دهد. این فاعلیت محوری هنگامی تحقق می‌یابد که انسان با فاعلیت خویش، میزان تعلق خود نسبت به خداوند و اولیای الهی را تعیین می‌کند. در این صورت معبود متعال و اولیای الهی نیز متناسب با میزان عبودیت فرد او را امداد کرده و اوصافی در او ایجاد می‌کنند که آن اوصاف میزان تاثیرپذیری انسان از نظام مخلوقات را مشخص می‌سازد معنای تاثیرپذیری این است که فاعلیت فاعل‌های قدرتمندی که در نظام حضور دارند، عاصم از فاعل‌های الهی و فاعل‌های غیر الهی - صبی در تاثیرگذاری بر روح او دارند و هر کدام می‌خواهند او را به طرف خود بکشند اولیای نور یا هدایت‌ها و کلمات نورانی خود و اولیای شیطنی نیز با فریب‌ها و تیرنگ‌ها،^{۳۶} از سوی دیگر، اگر چه فاعلیت فرد در پیدایش علم به سیستم است اما بخش اصلی شکل‌دهنده علم، تاثیر ارتکازات اجتماعی و فرهنگ جامعه است.

بر اساس پیش «اصالت ولایت» جامعه امری حقیقی است زیرا که ارتباط بین فاعل‌ها بر اساس میل و محبت است که این گونه ارتباط میان فاعل‌ها، میدان جاذبه اجتماعی را ایجاد می‌کند که واقعی و حقیقی است. جامعه که بر اساس وحدت ترکیبی تعابلات شکل پنداری می‌کند. هم دارای وحدت و هم دارای کثرت است و شاخصه پیدایش این وحدت و ولایت تاریخی و در هر چه پدید و ولایت اجتماعی است که هماهنگی شتون مختلف جامعه را بر سر دوش دارد. در این مرحله نیز، علم اجتماعی - که از یک نظر نیرو فر هنگ و ارتکازات اجتماعی است - در گروه‌ها و جایگاه جامعه در تاریخ است و البته سهم تاثیر اصلی در پیدایش آن ولایت است به ولایت تاریخی است.

از سوی دیگر، همان گونه که در بد فردی، کلمات نورانی اهل بیت^{۳۷} یا کلمات ظلمانی شیطانی مبدأ شکل‌گیری نظام فکری و علمی می‌شود. جامعه - به مثابه یک هویت حقیقی - نیز متناسب با مرتبه تولای خود به خداوند متعال و ولایت تاریخی حق در هر مرحله نخست به جسمانیات اجتماعی (که همان اخلاقیات جامعه است) دست می‌یابد و در هر مرحله دیگر نیز نسبت و منزلت آن در نظام تاریخی آشکار می‌شود و نظام فکری و معرفتی جامعه بناگذاری می‌شود. هر واضح است که علم اجتماعی نیز بر ۲ قسم حق و باطل است. متناسب با منزلتی که جامعه در تاریخ پیدا می‌کند، ماهیت و حد و مرز علم اجتماعی را می‌توان تبیین کرد. علم اجتماعی بریده از گذشته تاریخ نیست. در حقیقت بالاتر از نظام اجتماعی یکی واحد بزرگ تاریخی قرار دارد که در عین کثرت، دارای وحدت بوده و یک نظام تاریخی را پدید آورده است. اگر جامعه را به صورت یک نظام ملاحظه کنیم، این نظام حتماً با نظام تاریخی در ارتباط بوده و متاثر از آن است. پدیده علم اجتماعی نیز بریده از تاریخ قابل ملاحظه نیست، بلکه یک دست‌نویس تاریخی یک جامعه، علم اجتماعی آن جامعه را متبلور می‌سازد چرا که ملاحظه علم اجتماعی با ملاحظه کل شامل‌تر میسر و ممکن می‌شود همان‌طور که جامعه به عنوان یک کل به هم پیوسته شامل مجموعه‌های کوچکتر از قبیل خانواده است. جامعه نیز زیر مجموعه یک جامعه بزرگ تاریخی است. بنابراین می‌توان چنین گفت که از تقویم فعال فرد در انسان، نظام اجتماعی ساخته می‌شود و نظام اجتماعی نیز متولی به یک نظام ولایت تاریخی است. البته تولای تاریخی هم، گاهی تولی به نظام تاریخی حق و گاه تولی به نظام تاریخی باطل است. حق و باطل در یک روند تاریخی قابل ملاحظه هستند و در نتیجه معارف انسانی نیز گستره‌ای به موازات تاریخ دارند و به ۲ دسته حق و باطل تقسیم می‌شوند. در فلسفه تاریخ اسلامی بر این نکته تاکید می‌شود که ربوبیت الهی همه فرایندهای عالم را از غم طغیان‌ها و عصیان‌هایی که در درون آن انجام می‌پذیرد، روبرو می‌کند. کمال می‌برد و بالاخره آنچه از ناحیه علم و معرفت در پایان تاریخ می‌ماند، معارف حقیقی و الهی خواهد بود.

نکته دیگر اینکه انسان دارای ۲ نوع ادراک و معرفت است. نوع اول، ادراکی است که به نوع رفتار و احساس آدمی تعلق می‌گیرد که از آن به «ادراک حسی» تعبیر می‌کنیم. نوع دوم ادراک به مستحسن بین مفاهیم بازگشت می‌کند که می‌توان بر آن «ادراک نظری» نام نهاد. ادراک نوع سوم، ادراکی است که از حالات انسان برداشت می‌شود که از آن می‌توان به «ادراک روحی» یاد کرد. گاهی تصور می‌شود که قوای معرفتی انسان جدلی از همدیگر عمل می‌کنند، در حالی که بر پایه نظریه مورد نظر، این گونه نیست بلکه این قوا هماهنگ بوده و در نتیجه عملگر دانه‌ایز به هم مرتبط است. مثلاً اگر هیچ در کی از میل

و نفرت وجود نداشته باشد، سنجش و حس نیز اتفاق نخواهد افتاد. از سوی دیگر، محصول این قوا در چگونگی میل و نفرت انسان اثر می‌گذارد. در واقع، نظام فکری، مجموعه‌ای به هم پیچیده و مرکب از اجزای سه‌گانه است که روی یکدیگر تاثیر دارند. در این تاثیر و تاثر، احساسات انسان از مسیر سنجش می‌گذرد و عملی از انسان صادر می‌شود و مجدداً نفس عمل بر ادراک اثر می‌گذارد.^{۳۸}

مؤلفه‌ها و از کان شناخت دینی یا توجه به آنچه گفته شد، زمینه فراهم آمد تا در خصوص معرفت دینی و مسائل پیرامونی آن بحث و بررسی صورت گیرد. در این بخش، معرفت‌شناسی در نسبت با همین و وحی، منظور نظر فرار می‌گیرد. شناخت دینی مهم‌ترین شناخت بشری است که اثر انجامی توان صحت و حقیقت راه همه جا برد و حتی بر پایه آن، به باز تعریف مفاهیم نظری و علمی اقدام کرد. می‌توان گفت در مقام انسان‌شناسی، ارتباط نفس با دین، بتنا روح و امراتر می‌سازد سپس ذهن و انگاه عملی را اما در مقام ذهن‌شناسی و معرفت‌شناسی، از آنجا که ذهن تحت تاثیر روح قرار دارد و نیز ادراک روحی بالاتر از سایر ادراکات قرار دارد، در نتیجه این ادراک روحی، اصلی در معرض دینی شدن است. سپس ادراک ذهنی و انگاه ادراک عینی به بیان دیگر، همه معرفت‌های بشری در نهایت در درجات مختلف قابلیت دینی شدن دارند. همچنان که سایر شیون وجودی انسان و نیز همه ساحات جامعه، تاریخ و تکوین می‌توانند وابسته بایند دینی شوند.

در اینجا لازم است نکته مهمی را متذکر شویم و آن اینکه فلسفه نظام ولایت همان گونه که همه فرایندهای هستی از جمله شناخت را در قالب «نظام ولایت» می‌بیند، دین را هم به عنوان یک پدیده مخلوق در همین بستر تحلیل می‌کند. در واقع، معرفت و موضوع معرفت هر دو به وسیله این دستگاه تفسیر می‌شوند. بنابراین از این منظر، دین، جریان ولایت و سرپرستی خداوند بر مخلوقات است که ابتدا بر پیامبر خاتم ص و اهل بیت^{۳۹} جاری می‌شود و از آن مجرای تکوین، تاریخ و اجتماع سرچشم می‌یابد و هیچ عرضی خدشی یا تقوی شده تعریف نمی‌شود. از آنجا معصومین^{۴۰} در مقام ولایت دارای شفاعت و وساطت مطلقه بوده و واسطه همه دین نسبت به همه عالم هستند. در واقع نسبت به مانده خود خود دین هستند. در واقع شریعت توأم با صاحب شریعت است و کتاب و سنت هم ناظر به همین جریان ولایت حقیقی در همین عالم هستند که در بحث مورد نظر، موضوع شناخت شد.

شناخت دینی در یک تعریف، نتیجه و شناخت انسان از قرآن و سنت است. معرفت دینی نوعی از ارتباط انسان با دین و منبع دینی است که در فرایند آن، انسان مؤمن به یک شناخت دست می‌یابد و می‌تواند ارزش‌ها، باورها و موضع‌گیری‌های صحیح حیات خویش را به دست آورد. معرفت دینی، همانند سایر معرفت‌ها در «نظام ولایت» به وجود می‌آید. یعنی بسته به اینکه انسان در چه منزلتی از جهه تاریخی و اجتماعی باشد، همچنین میزان تولای او چه اندازه باشد و بالاخره متناسب با آن، چه روشی را برای فهم برگزیند، به معرفت دینی خاصی دست می‌یابد و معرفت دینی او از معرفت‌های دینی دیگران متمایز می‌شود.

یکی از مقدماتی که در مباحث شناخت‌شناسانه دینی بر آن تاکید می‌شود مسئله تفکیک دین و شناخت دینی است که امری معقول و مورد تأیید علمای اسلامی بوده و از سلفه پر خور دارد. است. متدینین در طول تاریخ به این نکته واقف بوده و بدان متصرف بوده‌اند در بین علوم دینی هیچ علمی را نمی‌توان سراغ



گرفت که نسبت به کتاب و سنت مستندتر از علم فقه باشد اما در استناد همین علم به منابع دینی، هیچ عالم دینی‌ای مدعی نیست که محصول کوشش دینی او باصل دین برابر است. این امر بدان معناست که در میان ما، نامین حوزه معرفت‌دینی غیر از دین بوده و آنچه در فخرتار ما قرار می‌گیرد حاصل تلاش و کوشش فرهنگی دین‌شناسان در عرصه دین‌شناسی و استنباط آموزه‌های وحیانی است از این نگاه باید متوجه بود که تفکیک دین و معرفت در سی به نحو جداگانه و هم‌جمله است یعنی هیچ عرصه‌ای را نمی‌توان پیدا کرد که در آن حوزه معرفت دینی داشته‌اند اسلامی با اصل دین و سرپرستی دینی برابر باشد تلقی تفکیک اجتماعی بین دین و معرفت دینی ریشه در تکلیف‌گرایی و فترت‌های دینس حوزه‌های معرفت دارد چنانچه معرفت را به صورت منظومه و سیستم بینیم و ارتباط و تعامل عام میل آنها برقرار کنیم در این صورت معارف دینی از معارف دیگر متمایز بوده و به تبع تخریب و تحول در آنها قابل تغییر و تکامل است هر چند کیفیت تغییر در آنها لطیف‌تر است.

نکته دیگر اینکه معرفت‌های دینی به لحاظ تاریخی، کامل نبوده و ناظر به همه زوایای زندگی بشر در همه سطوح و همه دوران‌ها نیست و این گونه نیست که آنچه متفکران دینی به آن دست یافته‌اند برای همیشه تکلیف‌ناپذیر و غیر قابل تغییر باشد. در عرصه مدیریت و حکومت، بنده به نظر می‌رسد در این باره، تنها باید از جامعیت دین سخن گفته یعنی دین را حقیقتی تاریخی، کامل و جامع دانست که می‌تواند همه شئون حیات انسانی را در طول تاریخ سرپرستی کند اما معارف دینی که به واسطه علمان دینی تحصیل می‌شود برای تأسیس نیزمندی‌های حیات اجتماعی بشر است اما برای مقتضیات حیات تاریخی او کافی نیست نمی‌تواند اصولاً چنین انتظاری صحیح نیست چرا که اگر زندگی بشر بر محور خداپرستی، تکامل یابد و توسعه‌پذیر باشد تا اندازه معقول نیست که معرفت‌های دینی گذشتگان برای زندگی آیندگان کافی و واقعی باشد اما ملاحظاتی که در تاریخ نیز شده و قدرت احاطه بر آن ندارند تا بتوانند نیاز تاریخی بشر را به دین تخصصی برزند و سپس پاسخ دین را به این نیازها بدهند. آری در عرصه دیگر، عالم دین و معرفت‌های دینی، او عصری و تاریخ‌بند است اما دین فراتر از عصری و فراعصری است که دوران‌های مختلف را سرپرست می‌کند و وقتی در تاریخ توسعه اتفاق می‌افتد نیازهای جدید و متفاوتی پیش روی بشر قرار می‌گیرد و سرپرستی این نیازها و پاسخگویی به آنها در توانایی معرفت‌های دینی گذشتگان نمی‌گنجد. در واقع، معرفت دینی می‌تواند نسبت به شرایط عصر، کامل و جامع باشد اما نسبت به آینده از ما جدا و خارج از محدوده یعنی جز آینده‌نیازمند معرفت‌های دینی کامل‌تری هستیم.

چنانچه گفته شد، معرفت‌های انسان نیازمند هماهنگی و انسجام هستند اما باید دقت کرد که اصل ارتباط نظام‌های معرفتی به اندازه نیاز نمی‌گردد بنابراین اگر تمایل داشته باشند که ارتباط و تعامل میان معارف او برقرار شود چنین واقعیتی صورت نمی‌پذیرد باید بدان داشت که معرفت‌های ما در حال جداگانه و جدا و سست هستند و با تبدیل و تغییر بخشی از معرفت‌های انسانی، معرفت‌های دیگر نیز متحول می‌شوند و بالاخره حول یک محور و متغیر اصلی به هماهنگی می‌رسند اما این یک واقعیت است به این که هر چه معرفت‌های دین‌شناسی می‌تواند معرفت‌های علمی و کوشش‌های تجربی که علوم و فلسفه‌ها را ایستاده‌اند از

مفاهیم و پیش‌شرط‌های فهم متون دینی به شمار می‌آیند و در کیفیت فهم متون دینی تاثیر می‌گذارد اگر چه این تاثیر پذیری فراتر از قاعده و روش نیست و این گونه نیست که هر معرفتی بتواند هر نوع تاثیر بر راند معارف دینی به وجود آورد و به جز و مد در آنها منتفی شود. معرفت‌های غیردینی در سست و مرتب‌بالاتر از معارف دینی جای نمی‌گیرند تا معرفت‌های دینی از آنها به تبعیت و پیروی از علم و قاعده مکلف شوند بلکه در نظام فکری انسان، معرفت دینی در منزلت اصلی و برتر قرار دارد و در همین حال که این معرفت به شکل فیزی از معارف پیش‌دینی تاثیر می‌پذیرد و رنگ آنها را به خود می‌گیرد اما این تاثیر پذیری، دانه‌ای پایدار شکل غیرمنطقی خارج شود و به سمت قانون مندی و قاعده‌پذیری سوقی یابد به خصوص با توجه به اینکه معارف بشری، خود در آستانه دینی یا الهیاتی پایه‌های پرورش یافته‌اند که با این فرض، تاثیر پذیری معارف دینی از معارف پیش‌دینی از جنبه مثبت یا منفی بر حور دارد خواهد بود. یا توجه به اینکه معارف انسانی با یکدیگر مرتبط بوده و یک نظام معرفتی را در فرد و جامعه به وجود می‌آورند باید متغیرهای اصلی فرعی و تبعی را در این منظومه فکری و فرهنگی جستجو کرد و جایگاه هر یک را شناخت در این نظریه متغیر اصلی و محور نظام فکری انسان و جامعه معرفت‌های دینی است که اصول موضوعه و مفاهیم علوم و معارف دیگر را تبیین و تشریح می‌کنند این گونه نیست که

میلانی و پیش‌فرض‌های معارف دینی و عقلی که منضم از ولایت اولیای الهی شکل گرفته‌اند. معرفت‌های دینی را طریقی و ترمیم کنند اگر دین را بر پایه این معارف تعریف کرده و سمت و سوی آنها را بر دین و شناخت دینی سطره بخشیم به ناچار و به تدریج مفاهیم دینی به دنبال تحول و تغییر در مفاهیم علمی، تفسیر دیگری می‌یابد و رسالت دین و شناخت دینی صرفاً از طریق و تأیید محمولات و دستاوردهای عقل و حس خودبینیست و چنان از وحی خواهد بود.

برخی روشنفکران می‌توانند که در منظومه معرفتی انسان، معرفت دینی تری می‌باشد است که در بستر ارتباط با سایر حوزه‌های معرفتی بشر تحول می‌پذیرد و با تحول و تکامل علوم تفسیری دوباره از دین ارائه می‌شود و از این طریق، دین ثابت و جهان متغیر به هماهنگی می‌رسند. انسان منتهی‌الحد که تحول در معرفت‌های علمی، دینا می‌بیند. سبب تحول در معرفت دینی است و رمبرق‌های دین در همه اعصار همین است که جنبش معرفت‌دینی از دین جداست و معرفت دینی بر پایه دیگر گویی معرفت‌های بشری، تحول یابد است از منظر آن عدلی باید از «دین حداقل» سخن رانده زیرا در امری که از عهده عقل و حس بشری می‌آید احتیاجی به دین احساس نمی‌شود بلکه تنها در آنجا که توانایی بشر برای تأمین سعادت انسان کافی و واثی نیست ضرورت دارد که پیام‌های دینی و وحیانی حضور یابند و راه صحیح را از ناصح معرفتی کنند کلسن انتظار خود از دین و وحی و اختصاص دین و معرفت دینی به آنجا که حس و عقل بشر جوابگوی آن نیست و او را در دیدن معرفت‌های دینی به معرفت‌های خودبینی بشری از ارکان این قبیل نظریه بر داری‌ها به شمار می‌رود. اما بنابه نظر بعضی که در نوشتار حاضر مورد تمییز قرار گرفته‌اند است بجز صورتی که وحی و تاثیر اصلی منظومه فکری انسان باشد، بحث

از «نظارت دین» بر جای خود رایج بحث محوره اضطراب بشر به دین می‌دهد و فلسفی که دینداری و وحی‌مداری را پیشه خود ساخته است، به این پیش می‌رسد که خود را در همه جز کائنات و سکونت زندگی محض به وحی ببیند و هر گونه فعالیت و موضوع گیری را نیازمند تکیه گام است حکم وحی تلقی کند. بر این مبنا باید معرفت دینی را دنبال و نظریات علمی قرار بدهیم تا در منظومه معرفتی، نقش فرعی یا ترحمی را در ایستادگی معرفت دینی محور و کثرت نظام معرفتی بشر بوده و سهم تاثیر اصلی در میان سایر احکامات بپردازند است بر خلاف رویکردهایی که نه بر متون دینی را در رتبه نخست، لاجرم در گروه اتکا به عقل و حس خودبینی بشر می‌گذارد. این دیدگاه تکامل معرفت دینی باید بر تکامل احکامات عقلی و حسی بشر مایه افکند و آنها را تعالی و شکوفایی بخشند می‌بایست سرپرستی همه شعبه‌های انسانی و در فلسفه انسان به معرفت دینی واگذار شود تا سایر معرفت‌های انسان نیز الهی و قدسی شوند.

پس در این رویکردها توجه به این که ارتباط در معرفت بشر مقبول واقع می‌شود به طبقه‌بندی علوم نیازمندیم تا جایگاه معرفت دینی و نیز علمی همچون فیزیک، ریاضی، مهندسی و... در آن روشن شود به عبارت دیگر، در تبیین ارتباط معارف بشری با معارف دینی باید روشن شد که آن معارف در دامن کدام طبقه‌بندی علوم و در چه سطحی رشد یافته‌اند یا

بگویم که این ارتباط صحیح است یا صحیح نیست چرا که طبقه‌بندی علوم، مبنای برهمنی است. های مختلفه متفاوت می‌شود و رنگ‌های مختلفی به خود می‌گیرد. در فرهنگ دینی و مهندسی بر فرهنگ مذهبی جامعه اسلامی، طبقه‌بندی علوم شکل روش‌های دیگری دارد بر طبقه‌بندی مادی، فلسفه فیزیک که چگونگی رفتار ماده را توضیح می‌دهد، فلسفه ریاضی که چگونگی رفتار جهانی موجودات زنده را تشریح می‌دهد به منزله اصول اعتقادات منظومه فکری و نظام اطلاعات مادی هستند و بیشترین تاثیر را در سایر علوم بر جای می‌گذارد. در طبقه‌بندی دینی به جای علوم پایه، معرفت دینی قرار داده می‌شود و این معرفت مبنای تبیین و توضیح همه امور قرار می‌گیرد.

می‌توان گفت نظر به اینکه اولاً، همه معارف انسان با یکدیگر ارتباط دارند و ثانیاً همه آنها توسعه‌پذیر و تکامل‌یابند. بنابراین لازم است دینداری این است که معرفت دینی در محور منظومه معرفتی انسان بشینند و در قیر این صورت، دین و دینداری به تدریج روزه زوال خواهند رفت و قافله علم به جهل کشیده خواهد شد. پس در این نگاه صورت مسئله باید شکل جدیدی پیدا کند. به نظر می‌آید اینکه دیالوگ معارف تابع تفاوت نظام علوم به اختلاف می‌گردد و نظام علوم در اندیشه دینی تغییر از نظام علوم مادی است نکتاتی است که مورد تأکید این نظر به است. در این دیدگاه، سایر حوزه‌های معرفتی باید خودشناسی را با معرفت دینی هماهنگ کنند نه اینکه معرفت دینی خود را با آنها وفق دهد. معرفت دینی تنها در صورتی از معارف بشری تاثیر می‌پذیرد که آن معارف در فضای سطره معرفت‌های دینی شکل گرفته باشند البته روشن است که این تاثیر پذیری بسیار کمتر و محدودتر از تاثیر گذاری معرفت دینی بر آن معرفت‌هاست از این منظر، به هماهنگی معرفت‌های دینی

معرفت‌های انسان در نظام ولایت‌پذیری می‌آید یا توجه به اینکه نظام ولایت به حق و باطل تقسیم می‌شود معارف انسان و شناخت‌های او نیز حقایق تریا کفرآمیز تر خواهند شد

و غیردینی در صورتی است که مجموعه آنها در جهت الهی باشد. خدا را نمی‌وجود ندارد که معرفت‌های دینی خود را با روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی کفایت جهت‌مندی بر آنها حکم است. هماهنگی کیم اساساً هر گونه هم‌جهتی و هماهنگی معرفت‌های دینی با کفر شناسی مادی به نایب رنگ خطری است که همه‌اند پشیمانان مسلمان باید نسبت به آن هوشیار باشند.

همچنین در این بطن، اصل تاثیر پذیری و تاثیر گذاری، میل معرفت دینی و معرفت بشری را از طریق اثبات وجود روش‌های متضاد میان آنها نمی‌توان تبیین کرد اما باید دقت کرد که نظام علوم خاص با نظام روش خاصی هماهنگی داشته و نظایر مادی معرفت‌ها نظایر مادی روش‌ها را نیز ایجاب می‌کند. نباید میان موضوعات و روش‌ها رابطه کلی و صدقاً قائل شد. به هر میزان دانسته روش گسترده باشد در اثر تغییر روش‌ها، موضوعات مختلفی که زیر سایه آن روش‌ها می‌گیرند دچار دیگر گویی می‌شود. اما پذیرش تمدن و سپس نظام‌های روش‌ها به مفهوم حاکمیت روش اصلی بر روش‌های فرعی و تبعی است. بر این پایه، اگر روش اصلی بر پایه ایمان و قدر متیقن‌های دین باشد، کل گرفته باشد، در عین خصوصیت حاکم و سرپرست سایر روش‌ها در سایر حوزه‌های علمی و معرفتی خواهد بود. اینک بگویم روش مشترکی وجود دارد که در جاهای مختلف به شکل یکسان به کار برده می‌شود در موارد جزئی مصداق دارد اما وقتی ارتباط علوم را ملاحظه می‌کنیم و به ساختن نظام علوم می‌اندیشیم باید آن را به تبع تولید نظام روش، سازمان نظام روش بر خلاف روش کلی و مشترک که همه جا یکسان به کار برده می‌شود در سطوح مختلفی بر خورده است این نظام به تناسب موضوعات مختلف خصوصیات خاصی پیدا می‌کند و در نتیجه روش اصلی، روش فرعی و روش تبعی را پدید می‌آورد. حال در نظام روش اگر در روش محوری و اصلی، معرفت دینی اخذ شده باشد جریان جهت‌گیری دینی و الهی در همه زوایای حوزه‌های معرفتی امکان می‌یابد.

از طرفی دیگر نیز می‌توان نظام روش را مورد پذیرش قرار داد. در این طریق، تبیین رابطه روش‌ها از طریق خود روش‌ها بلکه از طریق محصول آنها پیگیری می‌شود یعنی روش استنباط در منابع دینی محصولی به نام معرفت دینی است. تحول می‌دهد و این محصول در عملکرد سطح بعد تاثیر می‌گذارد از این نگاه تولید علم در حوزه‌های مختلف معرفتی مبتنی بر خروجی این روش است و علوم دیگر، پیش‌فرض‌های خود را از دین اخذ می‌کنند بر این اساس، روش‌ها حول محور اصول معرفت دینی هماهنگی می‌رسند.

در این باره، نباید تمایل معارف را یکجانبه دید و آن را در رابطه معارف بشری که مستقل از وحی پدید آمده‌اند، معرفت‌های دینی محصور کرد. در این امر به غفلت از جهت‌گیری علوم و معارف که بر پایه معرفت‌شناسی جدید قابل اثبات است، بر می‌گردد. اگر حقیقت و جلال در معرفت‌های حسی و عقلی بشری راه یابد، آنکه چنانچه جهان معرفت‌های باطل حسی و عقلی با معرفت دینی تعامل صورت گیرد عالم دین‌شناسی منتها به کنه آموزه‌های دینی و وحی می‌رسد. راه نمی‌یابد بلکه هر چه این تعامل گسترش یابد، تعریف دین و تعریف معرفت دینی، عمیق‌تر و پیچیده‌تر خواهد شد. یکی از شروط تکامل معرفت دینی، تعامل با آن نوع معرفت‌های حسی و عقلی است که از دین و وحی برخاسته و متولد شده باشند. به نظر، صرفاً به قبض و بسط معرفت‌های بشری

و به تبع آن تغییر و تحول معرفت‌های دینی
نظر نمی‌شود بلکه هدف این است که حقیقت
و صحت این تغییرات و چگونگی تکامل بخشی
به منظومه معرفتی انسان گنجان شود به سخن
بهرتر قبض و بسط در جهت باطل نیز قابل تحقق
است و وقوع هر گونه قبض و بسط در معرفت
دینی نباید به منزله تکامل معرفت دینی قلمداد
شود زیرا قبض و بسط و تحول معارف دینی در
جهت تحریف و انحراف نیز قابلیت وقوع دارد
■ دور تکاملی شناخت دینی

بیرون از اختیار و اراده انسان نیست بلکه تعامل
اراده انسان با جامعه و تاریخ ذهن و فرهنگ او را
مسلمان می‌دهد و متناسب با ذهنیات و فرهنگی
که خدمت می‌آید، حادثه تفسیر اتفاق می‌افتد.
اگر انسان با تولی به ربوبیت خنودند متعال و
اولیای معصوم^ع به جبهه تاریخی حق پیوند
بخورد و به تبع آن در جامعه مومنین جای گیرد
از ادعاهای فرهنگی که در آن تاریخ و آن جامعه
چریان در در ادراک او و تفهیمی که وی از
امور عالم از جمله از متون دینی سازه می‌دهد
حضور می‌یابد و به پیدایش گونه‌های خاص از
معرفت در او کمک می‌رساند تا با تأثیر گذاری
ارادتها در نظام ولایت تاریخی و اجتماعی
یکسان نبوده و از سطوح مختلفی برخوردار
است. مثلاً پیامبر اسلام^ص محور تاریخ در
خداپرستی است و هر کس که در این جبهه
می‌فهمد و تفسیر می‌کند، لاجرم نعت ولایت
او می‌فهمد و تفسیر می‌کند به همین ترتیب
در میان مومنان هم اختلاف سطح وجود دارد
و هر کس متناسب با جایگاه خود و نوع توالی
که نسبت به خدا و پیامبر اعمال کرده است از
حوادث جهانی و اجتماعی متأثر شده و به فهم
ویژه خود نایل می‌شود در جبهه تاریخی باطل
نیز همین متوال جاری است این نظریه از طرف
دیگر، به تأثیر گذاری عواملی در تفهیم متون
دینی پیش از آنچه هر متون تک‌فلسفی می‌گوید
قابل است به باور این اندیشه ادراکات فردانه
فقط تحت تأثیر منظومه ادراکی و پیش فرض‌ها

و تکوین زندگی می‌کند و شخصیت روحی،
ذهنی و عیبی او در جامعه و تاریخ و تکوین شکل
من گیرد و پرورش می‌یابد همه این فرایندها در
قلب نظام ولایت و تولی و به نحو فاعلیتی نه
چیزی - جمله تحقق می‌یوشد. در بر این اساس،
نظام ارزش‌گذاری که مبنای طبقه‌بندی و تقدم
و تأخر ادراکات هست و نیز اخلاق انسان - که هر
دو متکی به اراده هستند - بر ادراکات و تفسیر
انسان اثر می‌گذارد بر اساس مبنای مورد نظریه
اگر چه پیش فرض‌ها و پیش‌داشته‌های ذهنی
هر چگونگی و کیفیت تفسیر حضور می‌یابد
اما قبل از آن اگر «نظام سنجشی» دست‌خوش
تغییر شود و تفسیر نیز متحول می‌شود باز در
رتبه پیش از آن، اگر نوع اراده و توالی انسان
دیگرگون شود، تفسیر انسان نیز دیگرگونی
می‌یابد در واقع هر گاه انسان می‌فهمد و تفسیر
می‌کند، اراده او در جریان است که در دست‌ان
حسان، جهت اخلاق و نظام ارزشی او محقق
شده و در نهایت نظام معرفتی ویزای در - بر
حق یا باطل متولد می‌شود

بر این اساس، معرفت‌های از مان ساز جامعه
آنچه در تفهیم متون و به آن می‌رسد - در
چهار چوب نظام ولایت، پدید می‌آید. با توجه
به اینکه نظام ولایت به حق و باطل تقسیم
می‌شود، معارف انسان و شناخت‌های او نیز
اگرچه خواهند بود به میزان می‌توانی که تولی و
ولایت در کدام جهت اشتداد یابند، معارف
به وجود آمده نیز حقایق تر یا کفرآمیز تر
خواهند شد. در این تقابلی، اگر چه شناخت
از متن با معنای مورد نظر خالق و مولف متن
مرتبط است اما این ارتباط در فرایند
تولی و ولایت قابل تکامل است

پس می‌توانی که توالی خاصی تو و
شاید بهتر فرهنگی در سطح فردی و
اجتماعی به اولیای الهی داشته باشی
به همان مقدار تحت ولایت آنها قرار
می‌گیری و به معرفت‌ها و ادراکات
خاصی دست می‌یابی. در مرحله
دوم تکامل معرفت نیز به اندازه‌ای که
با آن معرفت و تفسیر، در طریق حق و
صواب تصرف و اعمال اراده می‌کنی
و به توالی دوباره به آستان اولیای
الهی می‌گردانی. ولایت بیشتر بر ما
سرازیر می‌شود در نتیجه، معرفت
ما قزوی می‌یابد و صحیح تر می‌شود
و به ضوابط مستقیمی که مورد نظر
اولیای الهی است نزدیک و نزدیک تر
می‌شود. برای این امر نمی‌توان پایستی
تصور کرد در فرایند تفهیم روحی
انسان مومن مقام در طرف ولایت
پروردگار قرار دارد و با توالی خویش
به سرعای الهی فرهنگی دست می‌یابد و
با تصرف صحیح در آن سرمایه - که
نوعی توالی دوباره به حساب می‌آید -
خود را مستعد ولایت دوباره می‌کند
بر پایه نظریه فوق، گستره اثبات شده
یسرای دین را می‌توان یسرای
معرفت دینی نیز
قابل پیوند البته
معرفت دینی
و با دین

و پیش‌گامی‌های
لو قرار دارد بلکه به
سایر ابعاد وجودی او
که عبارت از اخلاق
و رفتار اوست، نیز
وابسته است علاوه بر
این آغاز و پایان عمل
معرفت و تفسیر تنها
به درون فرد باز
نمی‌گردد انسان
در جامعه و تاریخ

یابد. تذکر داد که چون علم و معرفت انسان
در هیچ مرحله‌ای خارج از نظام و رها از توسعه
تصور نمی‌شود. بنابراین معرفت ثابت و
لا تغییر در میان معارف فلسفی یافت نمی‌شود.
از این نگاه حتی نسبت به ادراکاتی که در
تفکر عمومی، ثابت قلمداد شده‌اند (همانند
توحید) می‌توان درک عمیق تر، گسترده‌تر و
مستحکم‌تر پیدا کرد آنچه به عنوان پایه‌های ثابت
نظام معرفتی مورد پذیرش است، حقیقت جهت
در توالی به خداوند متعال است. در این ادعا
همین امر است که می‌تواند دغدغه بحق تفکر
رایج - مبنی بر هر چیز از ایجاد تزلزل در
اعتقادات مسلم دینی و اسلامی -
و امر تبع کند^{۱۱}

در نظریه بیان شده
تصریح می‌شود که در حلقه
در جامعه و تاریخ می‌یابد
و هیچ‌گاه نمی‌توان تأثیر
جامعه و تاریخ را در معارف
انسان و نیز تأثیر و تأثر
معرفت‌ها را در همه‌چیز حذف
کرد و به حد صغر رسد اما این نکته
به مفهوم پذیرش «هر متونیک فلسفی»
و تفسیری که این رویکرد از فرایند فهم اراده
می‌دهد، نیست. در واقع، این امر مقبول است
که انسان فارغ از پیش فرض نیست و هیچ‌گاه
نمی‌تواند بر سده از پیش‌انگار معارف معرفتی
خویش، به تفسیر متون دینی اکتفا کند و بزرگ
لکن تأثیر پذیری انسان از پیش‌فهم‌ها در قالب
نظام تولی و ولایت رخ می‌دهد و بر این اساس،
قابل به حجیت رساندن، قاعده‌مندی و تفاهم
است به حجیت رساندن یا تعبد معرفتی یعنی
اجتناب قاطع از هر گونه قبض، تالیل، اصلاح
و به طور کلی هر چیز از تحمیل غیر روحی و روحی
قاعده‌مندی یعنی به کار گیری روشی عقلی که
توان اجراء حجیت نسبت به همه معارف خرد
و کلان و بالاتر نداشته باشد. تفاهم هم به این
معناست که موارد استنباطی را باید به پذیرش
اصل فن و لزایب علوم اسلامی رساند از یکسو
درست است که معرفت و تفسیر انسان، متأثر
از عامل و تفسیری به نام پیش‌فهم است اما
اولا تأثیر گذاری پیش فرض‌ها به گونه چیری و

۱- ر. ک. علی‌رضا بیرون‌ساز، رابطه منطقی دین و علوم
کلامی، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۶.
۲- ۱۳۷۶، دانش علوم اسلامی، هفدهمین اجلاس انجمن
ولایت، قم: مجلس عالی، ۱۳۷۶.
۳- رابطه منطقی دین و علوم اسلامی، مؤسسه علمی
دینی، قم: مؤسسه علمی دینی، ۱۳۷۶.
۴- رابطه منطقی دین و علوم اسلامی، مؤسسه علمی
دینی، قم: مؤسسه علمی دینی، ۱۳۷۶.
۵- رابطه منطقی دین و علوم اسلامی، مؤسسه علمی
دینی، قم: مؤسسه علمی دینی، ۱۳۷۶.
۶- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۷- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۸- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۹- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۰- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۱- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۲- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۳- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۴- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۵- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۶- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۷- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۸- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۱۹- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.
۲۰- ر. ک. محمد مهدی مبرقاری، نظام فکری، قم:
انتشارات خیر و نیک، ۱۳۸۵.

